

برای آشتی بچه‌ها با کتابخانه هر کاری می‌کنیم

از صحرای آفریقا تا وسط کتاب‌ها

نمی‌دانم وقتی اسم کتابخانه را می‌شنوید، چه تصویری در ذهنتان ایجاد می‌شود. اصلاً نسبت به این کلمه چه احساسی دارید؟ چقدر خاطرات

نغمه رحیمی‌پور

قفسه کتاب

کودکی‌تان با این واژه گره خورده؟

حالا تصور کنید یک روز یک شیر، با همان هیبت و یال و کوپال وارد کتابخانه می‌شود و به طرف قفسه کتاب‌ها می‌رود. شیر از کجا آمده؟ چرا به کتابخانه آمده؟ آیا خطری برای کسی ندارد؟ آیا... آیا... مگر مهم است؟! مهم این است بچه‌ها با کتابخانه آشتی کنند. حالا اگر برای این کار لازم باشد یک شیر را از وسط صحرای آفریقا بیاوریم در داستانمان، این کار را می‌کنیم. شیر بهانه‌ای می‌شود برای این‌که کودک با کتابخانه و قوانین آن آشنا شود.

شیری که کتاب‌ها را گردگیری می‌کند، در پاکت‌های نامه را لیس می‌زند و سر ساعت قصه‌گویی در جای مخصوص دراز می‌کشد و منتظر خانم قصه‌گو می‌شود.

شیری که قوانین کتابخانه را رعایت می‌کند. ولی نویسنده به همین اکتفا نمی‌کند. او باید درسی از زندگی هم در کتابش بگنجاند تا کودک هشت‌نه ساله‌ای که مخاطب کتاب است، انعطاف‌پذیر بودن را نیز بیاموزد: «گاهی اوقات دلیل مهمی برای زیر پا گذاشتن مقررات وجود دارد، حتی در کتابخانه.»

تصویرگر کتاب برای انتقال پیام نویسنده، از سبک رئال با رنگ‌های ملایم استفاده کرده تا به ارتباط کودک با فضای یک کتابخانه واقعی کمک کند. می‌توانم تصور کنم تصاویر کتاب، می‌توانست فانتزی و بارنگ‌های تند باشد که در این صورت آرامش کتابخانه را منتقل نمی‌کرد.

اولین بار ویدئوی بلندخوانی این کتاب را در یک سایت انگلیسی‌زبان دیدم. قصه‌گو آنقدر جذاب کتاب را خواند و از فرار و فرود تن صدایش به طور هنرمندانه‌ای استفاده کرد که رفتم کتاب را پیدا کردم و دوباره خواندم.

بعد از خواندن کتاب، می‌توانید با کودک در مورد قانون صحبت کنید. مثلاً روی پاسخ این سوالات فکر کنید که قانون به چه دردی می‌خورد؟ اگر قوانین وجود نداشتند چه می‌شد؟ چه قوانینی در خانه یا کلاس شما وجود دارد؟ چه زمانی می‌توانیم از یک قانون سرپیچی کنیم؟ ... و

برای این‌که این گفت‌وگو جذاب‌تر شود، می‌توانید آن را با کشیدن نقاشی یا ساختن یک کار دستی از جناب شیر کتابخانه همراه کنید. بچه‌ها هنگام انجام یک فعالیت هنری، راحت‌تر گفت‌وگو می‌کنند. در اینترنت می‌توانید فعالیت‌های مختلفی با موضوع شیر پیدا و متناسب با علاقه کودک و امکانات‌تان، یکی را انتخاب کنید.

در کنار تمام این ویژگی‌ها، بعد از خواندن کتاب، یک فکر آزارم می‌دهد: چرا با وجود کتابخانه‌های بزرگ در تاریخ گذشته‌مان، امروزه کتابخانه‌های کشور ما، مانند کتابخانه این داستان، آنقدر پویا و غنی نیستند تا مردم و به‌خصوص بچه‌ها را به سمت خود جذب کنند؟ شاید لازم است کمی خلاقیت خرج کتابخانه‌هایمان کنیم و شیری، فیلی یا یوزپلنگی را مهمان کنیم و رونق سده‌های گذشته را به کتابخانه‌هایمان برگردانیم. [



نویسنده:

میچل نادان

مترجم:

سمیرا کمالی

تصویرگر:

کوپین هاکس

انتشارات:

نیستان

۱۴۰۰ تومان

۴۸ صفحه



نویسنده:

فرهاد حسن‌زاده

انتشارات:

افق

۱۵۰۰۰ تومان

۴۱۴ صفحه

مسیر خیلی متفاوت دو آدم خیلی متشابه!

چه چیز باعث می‌شود کسی به صورت برادر دوقلویش سیلی بزند؟

ندارم واگر یک روز نویسنده شوم نمی‌توانم شخصیت‌هایی خلق کنم که این‌طور جذاب حرف بزنند. توی همان پاراگراف اول هم لهجه شخصیت‌ها مشخص شد. بقیه داستان هم همین‌طور نوشته شده است.

نکته مثبت دیگر داستان که باز هم می‌توانم از همان پاراگراف اول برداشت کنم ترسیم صحنه‌هاست. هر بار آن پاراگراف را می‌خوانم. (چه اولین بار که کتاب را خواندم. چه الان که اینجا نوشتم و هزار بار دوباره خواندمش.) احساس می‌کنم توی همان گاراژم، بوی گازوئیل با گرما قاطی شده و به صورتم می‌خورد. فاضل را می‌بینم که سرش را خم می‌کند و وارد مینی‌بوس می‌شود. صندلی‌های مینی‌بوس پارچه‌ای هستند، از آنهایی که وقتی رویش می‌نشینی حسابی عرق می‌کنی. بعد درماندگی و حیرت فاضل و عصبانیت کامل را حس می‌کنم و همه این‌ها در کنار هم باعث می‌شود از کتاب لذت ببرم. البته این را هم بگویم که شبیه بودن اسم شخصیت‌ها (فاضل و کامل و یک خواهر به نام زحل) کمی اذیتم کرد. خصوصاً که اسم کامل مدام با کلمه «کامل» قاطی می‌شد. حتماً شما هم که مشغول خواندن این یادداشت هستید چنین مشکلی داشته‌اید. ولی این‌که اسم شخصیت‌ها را دوست نداشتم باعث نمی‌شد که خودشان را هم دوست نداشته باشم. همه داستان ماجرای درگیری‌های درونی فاضل و کامل بود. این‌که چه تصمیمی درست است و در آن ببحوحه که نه‌جوان‌ها خیلی سریع‌تر از حالت عادی بزرگ می‌شوند آنها باید چه مسیری را برای آینده‌شان انتخاب کنند؟ حالا اگر کلاس نهمی، دهمی، یازدهمی یا حتی بزرگسال هستید سراغ «مهمان مهتاب» بروید و فکر کنید بالاخره آن سیلی که کامل به گوش فاضل زده حق بوده است یا نه.



برنا از کلاس هشتم

برنا که مهرامسال به کلاس نهم می‌رود

برای خواندن کتاب صبر و حوصله لازم ردا داشته باشد. شاید ۱۵-۱۰ ساعت از شما وقت بگیرد. ولی پشیمان نمی‌شوید.

پاییز پارسال (وقتی کلاس هشتم بود) معلم‌مان زورمان کرد که این کتاب را بخوانیم. اولش خیلی اعصابم خرد شد. چون جلد خیلی قشنگی نداشت و خیلی هم طولانی بود. اعتراض کردیم ولی معلم‌مان توجهی نکرد و گفت از خواندنش پشیمان نمی‌شویم. من هم تصمیم گرفتم بخوانم و سر کلاس نقد مفصلی بکنم! ولی خب ... می‌بینید که حالا دارم اینجا معرفی‌اش می‌کنم و معلوم است که خوشم آمده. اول از همه بگویم، اگر جای معلم‌مان بودم این کتاب را کلاس هشتم معرفی نمی‌کردم، مثلاً می‌گذاشتم برای کلاس نهم یا دهم. نه به خاطر این‌که موضوعی داشت که به درد کلاس هشتمی‌ها نمی‌خورد، بیشتر به خاطر این‌که آدم وقتی بزرگ‌تر است بهتر درکش می‌کند. «مهمان مهتاب» داستان دو برادر دوقلوی آبادانی است که وسط جنگ ایران و عراق باید تصمیم‌های بزرگی بگیرند. با این‌که دوقلو هستند رفتارهای متفاوتی دارند و همین باعث می‌شود وسط آن آوارگی اهداف کاملاً متفاوتی هم داشته باشند. یکی می‌خواهد برگردد به آبادان و بچنگدو آن یکی می‌خواهد به تهران برود که وضعیت بهتری دارد.

همان‌طور که می‌دانید من به عشق در نگاه اول اعتقاد دارم و به همین خاطر شروع کتاب‌ها خیلی برایم مهم است. این کتاب هم شروع جذابی دارد. داستان از نقطه‌ای شروع می‌شود که «فاضل» توی اتوبوس نشسته و با خودش می‌گوید: «شاید دیگه نیبُئمش» منظورش برادر دوقلویش «کامل» است. ولی نکته اینجا است که کامل چند دقیقه پیش به او سیلی زده! و نویسنده در ادامه می‌نویسد:

«صورتش می‌سوخت، اصلاً انتظار آن سیلی را نداشت. نه به احترام بزرگ‌تر بودنش. مگر بیشتر از ۱۵ دقیقه بزرگ‌تر بود؟ که آن هم به حساب نمی‌آمد. اهل زدن هم نبود. گیج و مبهوت، تکیه از دیوار شوره‌بسته گاراژ گرفته بود و صاف به چشم‌های شعله‌ور زل زده بود: «هیچ وقت نمی‌بخشمت، کامل! دیگه نه مو، نه تو!» کامل با صدایی دورگه و عصبی گفته بود: «به درک! دیگه نمی‌خوام ریخت ته بیبُئم.»

همین پاراگراف اول قصه من را گرفت. از این‌که فاضل ۱۵ دقیقه از کامل بزرگ‌تر بود فهمیدم که دوقلو هستند و دلم خواست بفهمم چه چیزی دو برادر دوقلو را این‌طور باهم درگیر کرده است. تازه آن عبارت «شاید دیگه نیبُئمش» نشان می‌داد فاضل در هر صورت برای برادرش دل‌تنگ می‌شود، و این را هم می‌رساند که اتفاق بدی افتاده است. اتفاق بدی که ممکن است باعث شود دو برادر دوقلو دیگر هیچ وقت همدیگر را نبینند.

کتاب یک نکته مثبت دیگر هم داشت که من اگر روزی نویسنده شوم حتماً حسرتش را می‌خورم. آن هم لهجه صحبت کردن شخصیت‌ها بود. تقریباً هر بار کتاب‌های آقای فرهاد حسن‌زاده را می‌خوانم این غصه روی دلم آوار می‌شود که من هیچ لهجه‌ای

